

صفه هاي مقدس
بردِ نشانده و مسجد سليمان
ايران جنوب غربي از قرن هشتم قبل از ميلاد تا قرن پنجم
بعد از ميلاد

نوشته :

رومن گيرشمن
با همكاري
مادم تانيا گيرشمن

و

گاش

(معمار)

تهران

۱۹۷۶ ميلادي (۱۳۶۱ شمسي)

ترجمه :

اصغر کریمی

این کتاب ترجمه ای است از:

TERRAS SACREES

DE

BARD-e NECHANDEH ET MASJD-i SOLAINAN

L'Iran du Sud-Ouest du VIII^e s. av. n. ere au Ve s. de n. ere.

Par :

ROMAN GHIRSHMAN

Avec la collaboration de

Mm. **TANIA GHIRSHMAN**

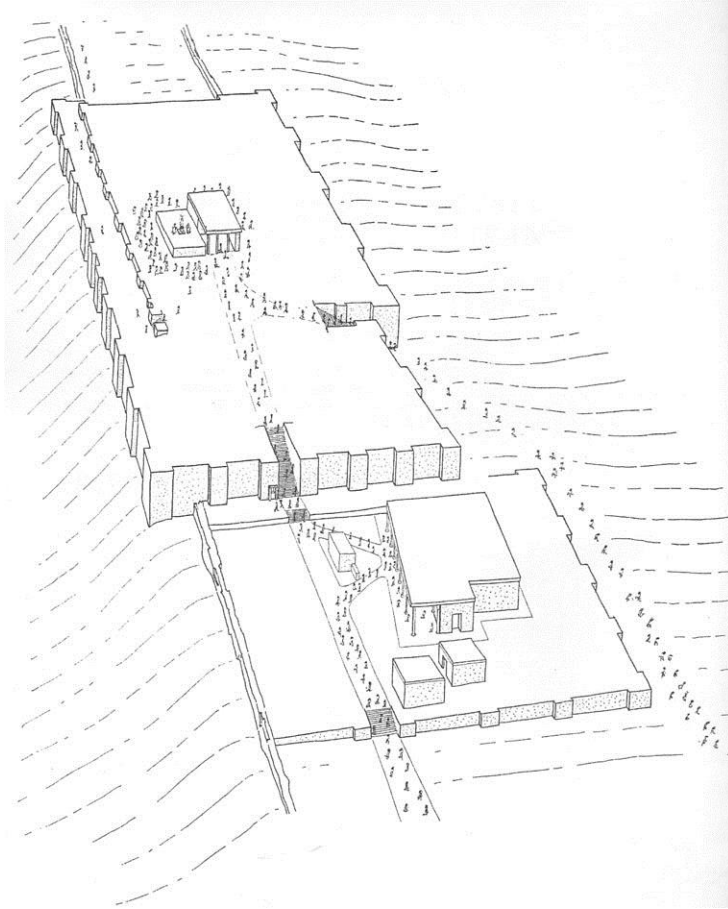
et

H. GASCHE

(architect)

Teheran

1976



بردِ نشانده . صفه . آخرین مرحله . منظر آزادِ بازسازی
شده .

(ترسیم : *H. Gasche*)

پیش در آمد

در این گزارش که مربوط به تحقیقاتی است که در کوههای بختیاری انجام داده ایم، ابتدا باید از ژاک دمورگان نام ببریم. او در آخر قرن گذشته [قرن نوزده] از این کوهستانها گذشته و [کشور] فرانسه توانست در پرتو او هیئت علمی [باستانشناختی] را در ایران به وجود آورد. این هیئت از سال ۱۸۹۷ متروپل [کلانشهر] قدیم شوش را مورد کاوش قرار داد. من در سال ۱۹۴۵ [۱۳۲۴ش] افتخار دومین جانشینی وی را داشتم و با این جانشینی، همسایه شرکت نفت ایران و انگلیس شدم که مسؤلان آن هرگز دینی را که به ژاک دمورگان، کاشف نفت در ایران، داشته اند، فراموش نکرده اند. این همسایگی **توافق سخاوتمندانه ای** را بین قدرت جهانی نفت و هیئت محقر باستانشناختی ما به وجود آورد و کمک مؤثری در پی داشت و هرگز حتی پس از جایگزینی کنسرسیوم بین المللی نفت ایران به جای شرکت انگلیسی، نقض نگردید.

اولین بازدید من از مسجد سلیمان در ۱۹۴۷ [۱۳۲۶ش] بود. چون این محوطه صفه با قطعات عظیم سنگ ساخته شده، آن را این چنین نامگذاری کرده اند. این نوع نامگذاری یکی از ویژگیهای نامگذاری ایرانی است. در ایران، بناهای و یادمانهای عظیمی که هیچ نوع بیان دقیقی درباره آنها وجود ندارد، به سلیمان یا به رستم، قهرمان حماسی آنها، نسبت داده می شود. در سوریه و بخصوص در پالمیر، ویرانه ها را به اجنه یا به سلومون منتسب می کنند.^۱

صفه مسجد سلیمان و صفه محوطه مجاور، یعنی صفه برد نشانده [سنگ نشانده شده]، جاذبه زیادی برایم داشتند؛ اولین تماسی که با صفه مسجد سلیمان داشتم، حفاری کوتاه مدتی بود که در ۱۹۴۸ [۱۳۲۷ش] بر روی آن انجام دادم.^۲ ولی کارهای هیئت در شوش، چغازنبیل، ایوان کرخه و جزیره خارك مجبورم کرد هفده سال صبر کنم و پس از این مدت بود که توانستم بر روی این دو محوطه بازگردم.

از همان ابتدای امر، حفاری صفه مسجد سلیمان مشکلی را مطرح کرد که به نظرم حل نشدنی می آمد: قسمت اعظم سطح صفه را گورستانی اشغال کرده بود که از عمر آن بیش از نیم قرن

^۱ - Yagut al-Hamaoui (1227), *Mujam al-buldan*, ed. Wastenfeld. Leipzig, 1866, 1870, t. I, p. 828-831. cf. Adnan Bounni, "Antiquites palmyreniennes dans le contexte oral du Moyen Age". *Melanges Dunand*, vol. II, p. 331/2.

^۲ - R. Ghirshman, *Syria*, vol. XXVII (1950), pp. 205-220.

نمی‌گذشت. با این که که قانون مذهبی شیعه اجازه می‌دهد که یک گور بعد از سی سال جابه جا شود، ولی برای یک هیئت باستان‌شناختی انجام چنین کاری مردود بود. به دلیل اهمیتی که آثار بازمانده داشتند و باید از زیر خاک بیرون آورده می‌شدند، تصمیم گرفتم موضوع را با شاه ایران مطرح کنم. امریه‌هایی که از سوی اعلیحضرت شاهنشاه ایران برای آزاد سازی صدفه صادر شد، اجازه کاوش در آن منطقه را فراهم آورد. بنابراین در پرتو الطاف عالیّه شاهنشاه بود که توانستیم حفاری را انجام دهیم و نتایج آن را در این چند جلد ارائه کنیم.

پیکر تراشی‌های کشف شده بر روی دو محوطه، به جز پاره‌ای تکه‌های نادری که وارد موزه لوور شده‌اند در موزه باستان‌شناسی تهران و بخصوص در موزه‌ای که در شوش، در پای قلعه هیئت تشکیل دادم، به نمایش گذاشته شده‌اند. در این کتاب پیکره‌ای از مجموعه رابنو Rabenou [رب النوع؟] که در نیویورک (لوح ۱۲۸) است و نقش برجسته کاملاً مرمت شده‌ای از موزه هنری متروپولتین نیویورک (لوح ۱۲۷) و نیز یافته‌هایی که را روستائیان در ایذه-مالمیر (لوح‌های ۱۲۸ و ۱۲۹) پیدا کرده‌اند و در موزه شوش نگهداری می‌شوند و همچنین یافته‌هایی را که بازم روستائیان بطور اتفاقی در کلگه، نزدیکی مسجد سلیمان، یافته‌اند و به یک مجموعه شخصی تعلق دارند، اضافه کرده‌ام.

برای کاوش‌های این دو محوطه از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۲ نه فصل حفاری کوتاه مدت اختصاص داده شد که سه فصل آن در بردنشانده و شش فصل دیگر در مسجد سلیمان بود. این حفاریها جمعاً نه ماه به طول کشید. پس از بازنشستگی‌ام به سال ۱۹۶۷ که نقطه پایانی برای فعالیت من در شوش بود، آماده بودم که فعالیت‌هایم در مسجد سلیمان را نیز متوقف کنم، ولی سرپرستان کنسرسیوم نفت که دفتر مرکزی این کنسرسیوم در این شهر برپا بود و نتایج حاصله از این حفاری‌های باستان‌شناختی در این شهر نیز برایشان خیلی جالب بود، پیشنهاد کردند که با هزینه آنها به تحقیقات خود ادامه دهم.

به این ترتیب از این تاریخ به بعد، «هیئت» ما که پنج سال بود به پاریس برگشته بود، به من، همسر همراه با دوست وفادارمان احمد اعتمادی در کارگاه، که حدود چهل سال با من کار کرده بود، و به حدود ده نفر تقلیل یافت. معمار هیئت ما نیز به نام گش در سه فصل حفاری آخر به ایران بازگشت تا از بناهای آزاد شده نقشه‌برداری کند.

تمام تشکیلات استقراری ما از سال ۱۹۶۷ [۱۳۴۶ش] در طول پنج سال آخر عملیات، فقط اتاقی بود که در مهمانسرای در اختیار ما گذاشته شده بود. علاوه بر وسایل شوش، جیب قراضه‌ای نیز در اختیار داشتیم.

مقدمه

تاریخ و تمدن پارتيان قرباني نوعي بي اعتباري افراطي شده است. از زمان به قدرت رسيدن ساسانيان در ايران، پيكاري ريشه دار عليه تمام نشانه هايي كه مي توانستند يادآور پارتيان باشند، آغاز گرديد. همين ساسانيان، كه تاريخ قلب شده ايران را با موفقيت به ارث گذاشتند، براي تاريخنگاران عربزبان و جهان اسلام حفره اي ساختگي بين هخامنشيان و ساسانيان به وجود آوردند.

فرامين قدرتمندان غيرمذهبي و مذهبي عصر ساساني حكم مي كرد كه بايد خاطره حدود پنج قرن گذشته ايران زدوده شود. بايد تمام چيزهائي كه مي توانستند يادآور عصر كراهتبار پارتي و سلسله پادشاهي آن [اشكانيان] باشد، منهدم گردند.

اصل و منشأ ساسانيان مثل هخامنشيان از پارس بود و افكار و ملاحظاتي از نوع ملي موجب رفتار منفي سلسله جديد در مقابل پارتيان مي شد. ساسانيان آنها را به مثابه غاصبان بيگانه سرزمين خود تلقي مي كردند. باور اين امر غير ممكن نيست كه در اين نفي، دلايل مذهبي نقش زيادي داشته است، زروانگراني پارتيان، همانطور كه خواهيم ديد، قدرتي را ارائه مي كرد كه ساسانيان مجبور بودند عليه آن بجنگند تا دين زردشتي برحق و مرسوم خود را در مقابل آن پيروز گردانند. امروزه ترديدي نيست كه سلطه اشكانيان آثار فراواني را براي تاريخ فرهنگي ايران باقي گذاشته است. به قدرت رسيدن صاحبان اصلي ايران شرقي يا «بيروني» [پارتيان]، هم در حوزه هاي گوناگون هنر و هم در حوزه ادبيات و سنتهاي حماسي، ارزشهائي را وارد كرد و موجب روندي از توسعه شد كه به طور گسترده اي به غناي مردم پارس انجاميد.

بارتولد از اين نظريه شديدآ دفاع کرده است: گاهواره شعر ايراني، كه چنين نقش مهمي را در زندگي فرهنگي ايرانيها ايفا کرده، در ايران شرقي بوده است^۳. ايران غربی فقط در زمان اشكانيان، در عصري كه خطوط ارتباطي بين مذاهب و شرق و غرب مستقيم تر از زمان هخامنشيان مي گردد، با اين سنتهاي حماسي آشنا مي شود. مدار كيانيان تنها در زمان پارتيان موفق به شناخت ايرانيان در دو قسمت مي شود. در زمان سلطنت آنها،

^۳ - W. W. Barthold, *Socineniya*, vol. VII, Moscou, 1971, p. 426 ss.

و احتمالاً در قرن اول ترتیب تنظیم متن مقدس اوستا داده می‌شود؛ خط عصر آنها از طریق نام آنها نام‌گذاری می‌شود که در زمان ساسانیان نیز حفظ می‌گردد. می‌دانیم که شعاع نفوذ فرهنگ هخامنشی از حدود غربی آسیا فراتر نرفته و در شرق بر روی هند متوقف شده است. برعکس، پارتیان مهر هنر خود را روی هنر رومیان زده‌اند و آن را در هنر قندهار و حتی در هنر ترکستان چین مورد تأیید قرار داده‌اند.

«آیا پارتیان هنری داشته‌اند»، این سؤالی است که چند دهه پیش دانشمندی که کتابی درباره تاریخ سیاسی پارتیان نوشته، مطرح کرده است. این کتاب جزو مهمترین کارها درباره این دوره گذشته ایران است.^۴ به اعتقاد من، و آنهم به تبع دفاع مشعشانه روستووزف^۵، که پیکاردا^۶ آن را بیش از حد معمول جدی دیده است، می‌توان به این پرسش پاسخ مثبت داد. بدیهی است که مدتها قبل از ما آثار و یادمانهائی از این عصر می‌شناخته‌اند، منتها آنها تقریباً یا متعلق به غرب ایران به مفهوم واقعی کلمه، یا متعلق به شرق بوده‌اند. قبل از حفاری ما هیچ نوع حفاری موفق به کشف استقرار پارتیان، استقراری که بتواند کارهای این دوره را در فلات ایران بشناساند، نشده است.

با این همه، به تحقیقات ما نیز فقط می‌توان به مثابه اولین تلاش برای ترسیم مجدد آغاز تحولات این هنر و درک قوانین سازوکاری که به این روند نظارت داشته و آن را اداره می‌کرده است، نظر انداخت. تأکید فراوانی شده است که گستره وسیع ایران بین پالمیر و قندهار، در عصر پارت خالی از هنر نوع بازمانده‌های باستانشناختی بوده است، به نحوی که ظاهراً این دو حوزه، که از نظر جغرافیائی بسیار دور از هم هستند، کاملاً از هم متمایز بوده و با هم فاصله دارند^۷. علیرغم گستردگی تحقیقات باستانشناختی از نیم قرن پیش تاکنون در ایران، حتی این سؤال مطرح است که آیا هرگز بر روی فلات پیکرتراشی پارتی وجود داشته است.

متأسفم که با دوست مرحوم شولنبرگر^۸ موافق نیستم. او قبول ندارد که تغییرات شیوه‌های آرایش و نوع کلاه را به عنوان نشانه‌ای از سلسله تواتر تاریخی بشناسیم و آن را به هنر کوشان و پارت منتسب کنیم. در حالی که برعکس، به اعتقاد ما در مورد هنر پارت، این مهمترین ضابطه است و امکان پیگیری

^۴- N. C. Debevoise, "Did the Parthians have an Art"? *Journal of American Oriental Society*, 1932, p. 369ss.

^۵- M/ Rostovtzeff, *Dura and the problem of parthian art*, Yale Classical Studies vol. V, New Haven, 1935, passim.

^۶-Ch. Picard, c. r. du volume de M. Rostovtzeff dans *Revue Arch / ologique*, vol. ۸ (۱۹۳۶), pp. ۲۴۵-۲۵۰.

^۷-D. Schlumberger, "Descendants non-m ! diterran ! ens de l'art grec", *Syria*, tome XXXVII (۱۹۶۰), p. ۱۳۵.

^۸-*Ibidem*, p. 302, n. 3.

تحولات این شیوه را می‌دهد؛ با این پیگیری توانستیم ببینیم چگونه این شیوه به موازات تاریخ عصر تغییر شکل یافته و تناوبها و تسلسلها چگونه از آن منعکس می‌شود. در سرزمینهای که شیوه اصلاح سر و کلاه پارتي را پذیرفته‌اند، استفاده از این شیوه به صورت متفاوتی ایجاد شده است. کما این که پالمیر کمتر از دورا-اوروپوس یا هترا تحت تأثیر آن قرار گرفته است. ولی قندهار و ترکستان چین برای مدتی طولانی وابسته به آن بوده‌اند.

چندان زمانی نیست که هنینگ^۹ نوشته بود: «از شرایط زندگی قرون اولیه میلادی خوزستان چیزی نمی‌دانیم و منابع توصیفی دیگری به جز سکه‌ها که امکان شناسایی نام حقیقی تعداد اندکی از پادشاهان را فراهم می‌کنند، در اختیار نداریم»^{۱۰}. درست زمانی که به کارم در باستانشناسی «رزمنده» خاتمه می‌دهم، می‌توانم روشنائیهای جدیدی به حوزه‌ای بیفکنم که فقر [اطلاعاتی.م.] آن موجب تأسف همین ایرانشناس بزرگ شده بود که اکنون از میان ما رفته است. همچنین از این که توانستم تکیه گاه و توجیهی برای نظریه‌هایی تهیه کنم که درباره هنر پارتي داده‌ایم کاملاً راضی هستم و همه اینها را مدیون روستووزف (Rostovtzeff)، سیریگ (Seyrig)، روزنفلد (Rodenwaldt) و بود (Budde) هستیم.

^۹ -W. B. Henning, "The monuments and inscriptions of Tangi- Sarvak, *Asia Major*, N. S. vol. II (1952), p.172.

^{۱۰} -We know as good as nothing of the conditions of life inKhuzistan in the first centuries of our era; there are no source of anydescriptions except the coins, wich provide the bare name of a fewkings...«

بخش اول

بردِ نشانده

فصل اول محوطه

وضعیت

جاده ای جدید و در دست احداث، استان خوزستان، یا «سرزمین ایلامیان» یا سوشیانای قدیم را به مرکز فلات ایران و واهه اصفهان پیوند می دهد. این جاده به شهر و محوطه مسجد سلیمان، واقع در ۱۳۸ کیلومتری جنوب شرقی اهواز، مرکز استان جنوبی ایران، می رسد (شکل ۱).

مسجدسلیمان، در ارتفاع ۳۲۹ متری بر روی دامنه های زاگرس واقع و مرکز اداری ناحیه حوزه های نفتی است. ژاک دومورگان، مهندس معدن، نفت ایران را در ۱۸۹۰ در همین جا کشف کرد. او بعداً رئیس هیئت علمی فرانسه در شوش شد. محل بردنشانده در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی مسجدسلیمان و در ارتفاع ۶۷۵ متری و

در ۹ کیلومتری رود کارون است. کارون رود بزرگ این سرزمین در این محل که به آن «گدار» می‌گویند، در بستری با شیبی تند و در عمق زیاد می‌گذرد. شرکت قدیم نفت سالها پیش پل فلزی بزرگی را در همان محل پل قدیمی، که بقایای آن هنوز در زیر آبهای سطح پائین دیده می‌شود، ساخته است.

بردنشانده را سر اورل استن^{۱۱} دیده و توصیف کرده است؛ ماکسیم سیرو^{۱۲}، از مسجده سلیمان گذشته و کورت اردمان^{۱۳} نیز چیزهائی درباره آن شنیده ولی نامی از آن نبرده‌اند. آندره گدار^{۱۴} در سال ۱۹۴۷ از محوطه بازدید کرده و نظری اجمالی درباره آن داده است.

بردنشانده را برای اولین بار در ۱۹۴۷ [۱۳۲۶ش] هنگام بازدید از مسجد سلیمان دیدم. امکان چنین بازدیدی را هارمر (H. Harmer)، مهندس شرکت نفت ایران و انگلیس، که شیفته باستانشناسی بود، فراهم نمود. به نظرم هر دو محوطه [مسجد سلیمان و بردنشانده] مهم آمدند. این دو محل را با این امید ترک کردم که برای حفاری به آنجا بازگردم. باید هفده سال صبر می‌کردم تا این پروژه تحقق می‌یافت.

محیط و نام محوطه

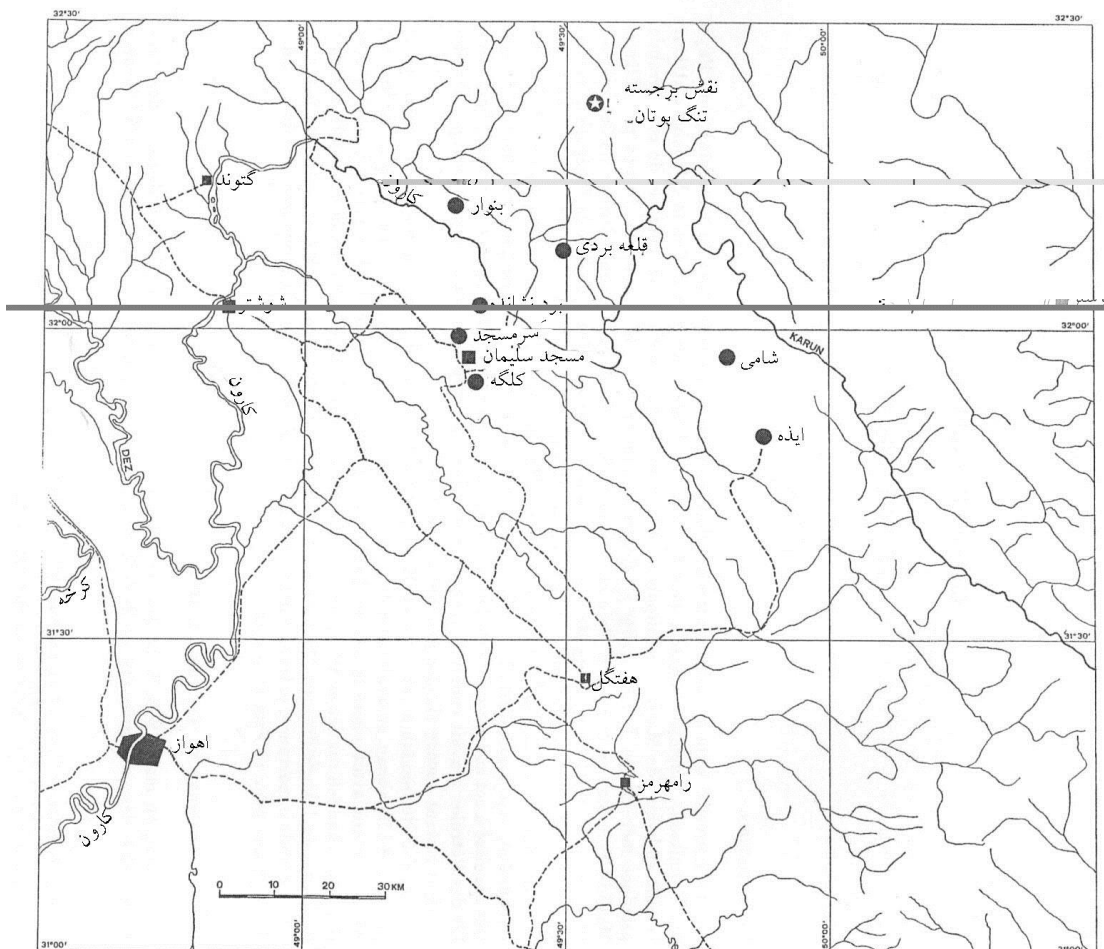
در ۱۹۶۶ [۱۳۴۵ش] آقای مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر، اظهار تمایل به بازدید از حفاریهای ما در بردنشانده کرد. وزیر را با هلیکوپتری که مدیران کنسرسیوم نفت ایران در اختیار گذاشتند، در عرض ده دقیقه از مسجد سلیمان به بردنشانده رساندم. وقتی هلیکوپتر بر روی صفا مقدس نشست، عالیجناب از منظره اطراف آن مبهوت و غافلگیر شده بود. از من پرسیدند «چگونه توانستید این محوطه را در این ناحیه‌ای این چنین غمزه، گم شده و دور از هرچیزی کشف کنید؟». سؤال به‌جائی بود. سختی و صلابت مشخصه منظره نادری بود که تا چشم کار می‌کرد در مقابل او گشوده شده بود.

^{۱۱}- Sir Aurel Stein, *Old routes of Westwrn Iran*, London, 1940, pp. 160-161.

^{۱۲}- Maxim Siroux, *Athar-e Iran III*, (1938), p. 160.

^{۱۳}- Kurt Erdmann, *Das iranische Feuerheiligtum*, Leipzig, 1914, p.225.

^{۱۴}- Andre Godard, *Athar-e Iran IV*, (1949), pp. 153-162.



شکل ۱ - نقشه ناحیه اهواز.

تصاویر لوحهای دوم تا هفتم همین کتاب فکرمایه‌ای از طبیعتی را در اختیار می‌گذارند که ساکنان اولیه بردنشانده آن را انتخاب کرده و در آن استقرار یافته‌اند: کوههای آن برهنه هستند و خاطره‌ای از گیاه ندارند، جایی است که نگاه انسان نه به درختی و نه حتی به درختچه‌ای بر نمی‌خورد. قله‌های گرد آن به شکل گودیهای متوالی است که آنها را موجهای موازی خرپشته‌ای لایه‌های صخره‌ای زمین‌شناسی بریده‌اند. همه این قلل تا جایی که چشم کار می‌کند در جهت شمال‌غربی/جنوب شرقی ادامه یافته‌اند.

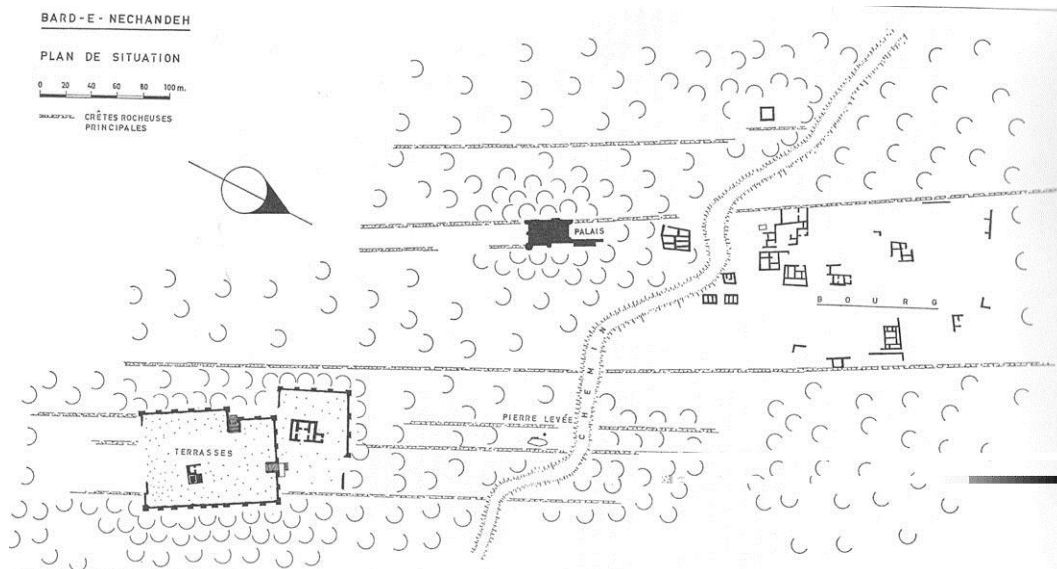
سطح زمین را لکه‌های وسیعی از گچ پوشانده است و جای اندکی را برای قطعه‌های نادری از لایه بارآورخاک، برای کشت گیاه باقی می‌گذارند. ظاهراً در این ناحیه طبیعت دست از زندگی کشیده و آن را متوقف کرده است. این طبیعت آن ماده حیاتی را که زندگانی را تضمین می‌کرده، نداشته است. در این مکان، با همه نزدیکی‌اش به یکی از بزرگترین رودهای ایران،

آب وجود نداشته است. بهترین زمینها را قبلا گرفته بوده اند و ساکنان جدیدی که به قصد استقرار آمده بودند به سوي بردنشانده آمدند و بر روی زمینهای مستقر شده اند که در انتظار انسان بوده اند.

فقدان شدید آب را در همه جای آن احساس می‌کنیم: ویرانه‌های باقیمانده از اقامتگاه رئیس محوطه، متکی به آب‌انبار بسیار بزرگی بوده است (لوح ۸، شماره‌های ۲ و ۳). شهروندان آن نیز هرکدام دستکم آب‌انباری به عرض ۱/۸۵ متر و به طول ۱۲ متر و به عمقی که در حال حاضر ۲/۲۵ متر است، داشته‌اند (لوح هشتم، شماره ۵). به نظر می‌رسد روی صفا مقدس، بین پلکان شمال‌شرقی و صفا آن، آبگیر یا استخری وجود داشته است (لوح ۱۴، شماره ۴). بالاخره امروزه آبگیر «قابل استفاده» دیگری وجود دارد که مورد استفاده کوچ‌نشینان ایل بختیاری است. این کوچ‌نشینان سالی دوبار در مسیر کوچشان از این ناحیه و از کنار این آبگیر می‌گذرند و آب شوری از این آبگیر برمی‌دارند. همین کار را کاروانیانی انجام می‌داده‌اند که تا همین اواخر ارتباط بین ناحیه شوشیانا و اصفهان را برقرار می‌کرده‌اند.

کاروانیان قدیم برای مشخص کردن این نقطه آبگیر، یکی از ستونهای معبد پارتی را که در مجاورت همین آبگیر است در کنار آن برافراشته‌اند. این ستون برافراشته، تبدیل به نام این محوطه شده و به آن «برد نشانده» گفته‌اند که معنی آن سنگ نشانده شده یا سنگ برپا شده» است.^{۱۰} آبی که در این آبگیر جمع و انبار می‌شود، آب آسمان است، آب باران است. کشتهای اندکی که حتی قادر به سیر کردن اجتماع حقیر ساکن در این قصبه نیست، به همین آب وابسته بوده است. ساکنان بردنشانده باید تمام تلاش خود را صرف دامداری می‌کردند. اینها که در کنار یک جاده بزرگ کاروان‌رو قرار داشته‌اند، مسلماً سهمی نیز در قالب سودا و دستمزد از حرکت حمل و نقلها داشتند. این توقفگاه کاروانها که به خاطر برخورداری از مرکز مذهبی مشهوری نیز بوده است، ظاهراً باید زائران فراوانی را نیز به سوي خود جلب می‌کرده است. همین امر نیز می‌توانسته برای ساکنان آن قابل استفاده باشد. چنین سنتهایی تا حدود نیم قرن پیش در ایران زنده بود، یعنی تا زمانی که هنوز خودروها شناخته نشده بوده‌اند، یعنی زمانی که انسانها را کاروانها جا به جا می‌کردند و زمانی که زیارتگاهها مقدس، با بازارهای هفتگی و روزانه‌اشان تنها تفریح و سرگرمی روستائیان و حتی شهروندان را تشکیل می‌داده‌اند.

۱۰- در گویش بختیاری، «برد» به معنای سنگ است.



شکل ۲ - برد نشانده. نقشه وضعیت

ترکیب محوطه. شکل ۲.

مجموعه مساحت تحت پوشش این محوطه حدود ۷۰ متر طول و ۲۵ متر عرض دارد. هیچ نوع دیواری این مجموعه گسترده و طویل را محصور نمی‌کرده است. همین امر موجب شده که این محوطه متفاوت با مجتمع‌های انسانی کهن باشد. در آن مجتمع‌ها خانه رئیس، معبد و محله‌های مسکونی به نحوی طراحی می‌شده‌اند که به هم فشرده باشند و در پشت دیوارهای مستحکم و دفاعی پناه بگیرند. آیا اولین ساکنان بردنشانده که به نظر ما یک قبيله پارسی بوده و در نیمه دوم قرن هشتم قبل از میلاد به اینجا آمده و در کوه‌های بختیاری در جنوب غربی ایران مستقر شده‌اند، روی حمایت ایلامی‌های قدرتمند حساب کرده‌اند؟ آیا ایلامی‌ها زمینهای اشغال نشده را در اختیار این راه رسیدگان جدید گذاشته‌اند و آنها را تبدیل به رعایای خود کرده‌اند؟ به هر حال محوطه به همان صورت و بدون دفاع خارجی باقی مانده است. این محوطه شامل سه قسمت کاملاً متمایز است: یک کاخ که محل اقامت رئیس بوده است؛ در ۲۰۰ متری شرقی این کاخ صفا مقدسی که نیایشگاه‌هایی بر روی آن برپا شده است، و در ۱۰۰ متری شمال آن یک قصبه یا «شهر پست» که باید حدود یکصد اجاق یا کانون زندگی داشته است (شکل ۲).

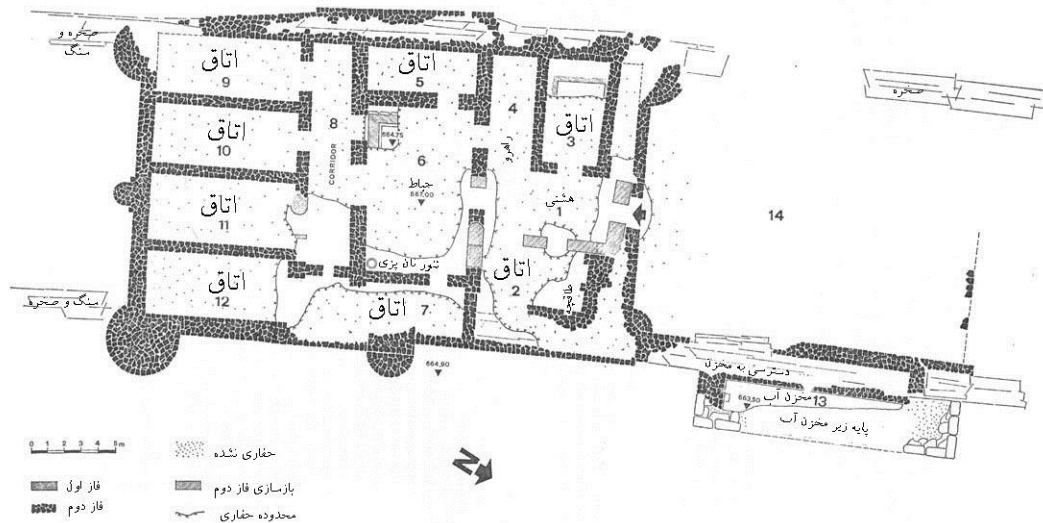
کاخ.

لوح ۶؛ لوح ۷، شماره ۲ و شماره‌های ۴-۱ و شکل ۳.

کل این ساخت و ساز، که زوایای آن در راستای چهار جهت اصلی و طول آن ۸/۰۲۹ متر و عرض آن ۱۹ متر و ۶/۰۱۸ متر است، سوار بر دو خرپشته صخره‌ای موازی هم بنا شده است.

دیوارهای آن که از قلوه سنگ ساخته شده، امروزه فقط 60 cm تا 80 cm سانتیمتر از ارتفاع خود را حفظ کرده است؛ بقیه دیوار از خشت بوده که از بین رفته است. زوایای آن را چهار برج مدور به قطر 40 cm متر تقویت می‌کرده‌اند. وسط خارجی دیوار طولی آن، یعنی دیوار شمال شرقی را برجی به قطر 70 cm متر، که در دیوار گرفتار بوده، پشت‌بندی می‌کرده است و دیوار باریک جنوب شرقی را برجی به قطر 40 cm متر پشتیبانی می‌کرده است (لوح هشتم، شماره ۴). ورودی آن در دیوار عرضی شمال غربی قرار داشته است.

حفاری در این محل فقط پنج روز طول کشید، آنهم فقط با یک گروه کوچک کارگری هفت‌نفره که فقط توانست قسمت خارجی بنا را آزاد سازی کند و پلان متأخرترین مجموعه



شکل ۳ - برد نشانده. کاخ.

مرحله سکونتی را بازشناسد. وقتی به درون آن نفوذ کردیم خود را در درون یک دالان یافتیم (شماره ۱، شکل ۳) که دو اتاق (شماره ۲ و شماره ۳، شکل ۳) به آن باز می‌شد. طول این دالان $1\frac{1}{6}$ متر و عرض آن $\frac{2}{3}$ متر بود و در دنباله آن راهروی (شماره ۴، شکل ۳) به عرض $\frac{2}{2}$ متر قرار داشت که قسمت پیشین را از قسمت بعدی جدا می‌کرد. این قسمت بعدی احتمالاً به اتاقهای پذیرائی اختصاص داشته‌اند. در مرکز این قسمت حیاط یا تالار بزرگی (?) (شماره ۶، شکل ۳) به ابعاد $\frac{7}{9}$ متر در $\frac{6}{75}$ متر قرار داشت که در یک عرض آن اتاقی (شماره ۵، شکل ۳) به ابعاد $\frac{4}{6}$ در $\frac{2}{2}$ متر و در عرض دیگر آن اتاقی (شماره ۷، شکل ۳) به آن باز می‌شد. دالان دیگری (شماره ۸، شکل ۳)، به ابعاد $\frac{8}{12}$ متر در $\frac{3}{2}$ متر این قسمت دوم را از قسمت سوم، یعنی آخرین قسمت جدا می‌کرد. این قسمت آخر از چهار اتاق نشیمن

موازي هم (شماره هاي ۹، ۱۱، ۱۲ و ۱۳)، به ابعاد ۸/۴ متر در ۸/۳ متر/۵/۳ متر تشكيل مي‌شد. آبانباري به يك تكيه گاه صخره اي تكيه داده و روي پي‌هائي با بلوك‌هاي بزرگ قرار گرفته بود كه پايه آن را با ديواره هائي از سنگ‌هاي بزرگ تشكيل مي‌داده‌اند و ملات همه آنها با آهك يعني ملات محلي بود؛ اين آبانبار به زوايه شمالي بنا چسبيده است. ابعاد دروني مخزن آب چنين است: عرض ۸/۱ متر، طول ۲/۱۲ متر كه حدود ۲۲ متر مكعب مي‌شود. اگر فرض كنيم كه اين آبانبار سرگشاده بوده و سطح آب آن تقريباً به سطح تنده‌اي مي‌رسيده كه در غرب مخزن آب است، حجم اين مخزن بايد حدود ۴۱ متر مكعب مي‌شده است، يعني گنجايش ۴۱ هزار ليتر آب را داشته است.

سه گمانه كوچكي كه در اتاق‌هاي شماره‌هاي ۱، ۳ و ۶ زده شد، اجازه داد تا بدانيم نقشه بنائي كه ما از آن خاك‌برداري و آن را آزاد كرديم، دستكم مربوط به مرحله سوم ساخت و ساز بوده و نقشه‌هاي اتاق‌هاي قديمي‌تر مطلقاً ارتباطي با نقشه‌اي نداشته كه ما شناخته بوديم. به اين ترتيب در اتاق شماره ۶، طاقچه هائي به عمق ۶ سانتيمتر از گچ شناخته شد، كه به نظر مي‌رسد بيشتر نشانگر معماري ساساني باشد. ضمناً در ساخت و ساز ديوارها از بلوكهائي استفاده شده بود كه لبه‌هاي گرد شده داشتند؛ همين بلوكها را در ديوارهاي قاببندي مقدس مجاور نيز بكار برده بودند، ولي منحصرآ در زوايا، و همين امر نشان مي‌داد كه مرحله متأخر كاخ پس از رها شدن صفا و ريزش بعضي از پيش‌آمدگيهاي آن ساخته شده است. برپا شدن برجهاي مدور نيز كه پشتبنند زوايا و وسط ديوارهاي خارجي بود، مي‌تواند به عنوان نشانه‌اي باشد دال بر اين كه امكان نداشته اين ساخت و ساز بلند تر از ساخت و ساز عصر ساساني باشد و از آن فراتر رود، در زمان پارتيان اين نوع استحكام‌بخشي مورد تأييد قرار نگرفته است.^{۱۶} گمانه‌اي كه در اتاق شماره ۳ زده شد از سه كف عبور كرد. سفال شكسته‌هاي كوزه‌هاي ايلامي آبي از همانجا به دست آمد كه مي‌توانسته‌اند تا به عصر ساساني، يا حتي به دوره پارتيان برسند. در سطح فوقاني بنا پاره‌اي سفال شكسته نادر پخته لعابدار بلوطي يا خاكستري، با نقش سياه، پيدا شد كه تاريخ آن مي‌تواند به قرن‌هاي اول اسلامي مربوط باشد.

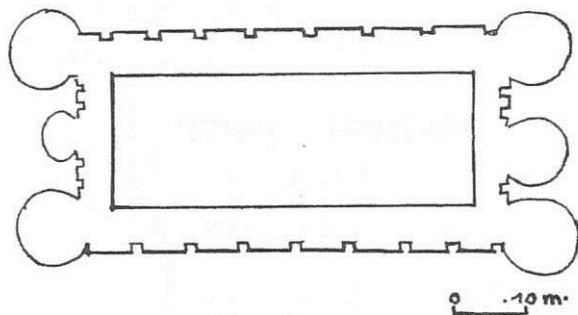
لانگدون^{۱۷} يك كاخ مستحكم قلعه‌اي يعني كاخ «تل بندر» در عراق را كه آن نيز حالت دراز و كشيده دارد و پشتبندهاي آن چهار برج مدور در زوايا است، معرفي و منتشر کرده و به عنوان دوره پارت معرفي شده است (شكل ۴).

هدف ما در بردن‌شانده كاوش بر روي صفا مقدس و هم‌چنين

^{۱۶}- R. Ghirshman, *Bichapour I*, Paris, 1971, p. 39 ss.

^{۱۷}- S. Langdon, "Excavations at Kish and Barghuth at 1933", *Iraq*, vol. I (1934), p. 2.

نیایشگاه‌هایی بوده که این صفه می‌توانسته بر روی خود داشته باشد. وسایل و امکانات بسیار اندک ما اجازه نداد که به هر دو گارگاه، یعنی کارگاه صفه و کارگاه کاخ برسیم. حفاری کاخ تقریباً به محض شروع متوقف گردید و به ما اجازه نداد که نشانه‌هایی درباره طبیعت این مأوای رئیس قبیله پارس به دست آوریم، یعنی آنطور که در همان زمان بوده و در زمانی که صفه مقدس برپا شده است.



شکل ۴ - تل بندر. عراق.
به نقل از : ۲، (۱۹۳۴)، *S. Langdon, Iraq, vol. I*.